



بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه

از جمله مباحثی که در باب تعلیم حرام قابل بحث بود تعلیم علوم و دانش‌ها و کتاب‌های گمراه‌کننده است که در ضمن بحث حفظ و استنساخ کتب ضلال در مکاسب محرمه آمده است. ما بیشتر از زاویه تعلیم آن را مورد بحث قرار می‌دهیم.

در فتاوا آمده که حفظ، استنساخ و نشر و از جمله تعلیم کتب ضلال و آنچه موجب ضلالت شود حرام است و ما از زاویه تعلیم بحث می‌کنیم.

## بررسی ادله بحث

### آیه ۵ سوره لقمان

از ادله قرآنی یکی آیه «وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (حج/۳۰) در سوره حج بود که اشکال کرده بودند و اشکال هم وارد بود که «اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» در واقع کذب و افترا را می‌گوید و کار به حفظ کتاب ضلال و امثال این‌ها ندارد.

## حرمت کذب و افترا

در بحث تعلیم می‌شود از این آیه استفاده کرد و آیاتی دیگر از این قبیل جایی که کسی کتاب یا عقیده باطل را آموزش می‌دهد مطالب غیر حق و دروغ‌ها و باطل‌هایی که بر زبان او جاری می‌شود؛ و لذا این آیه ولو اینکه با بحث حفظ کتب ضلال و استنساخ آن‌ها خیلی ربط ندارد اما صوری را از تعلیم می‌گیرد. جایی که با نقل امور باطل که در آن دروغ و افترا بر خدا و بر پیغمبر است را در برمی‌گیرد؛ و لذا تعلیم با این قیود مشمول آیاتی می‌شود که کذب و افترا را به‌طور کلی و کذب و افترا بر خدا و دین را منع کرده‌اند تعلیمی که شخص با اعتقاد و قصد و انگیزه چیزی را به خدا نسبت می‌دهد و آن را آموزش می‌دهد و چون در اینجا آموزش همراه با گفتن و با کذب و افترا شده است از باب اینکه مشتمل بر قول زور و کذب و افترا است حرام است باید تعلیم در جایی باشد که این امور در آن باشد و لذا اخص از مدعا می‌شود. قسمی از تعلیم‌های باطل مثل نظریه هرمنوتیک یا نظریه‌ای که در بعضی دیدگاه‌ها وجود دارد و اگر اطلاق آن را بگویید مثلاً نظریه قبض و بسط و می‌گوید که من به این نظر رسیده‌ام و تعلیم



می‌دهد. اگر کذب و افترا بر خدا یا امثال این نباشد آیات شامل آن نمی‌شود اما اگر آموزش دادن مطلب باطلی باشد که در حقیقت در آن کذب و افترای بر خدا یا بر کس دیگری در عالم است. باطل غیر از کذب است ممکن است یک امر غیر حقی را بگویم، مثلاً بگویم این مدرسه بیست بلوک دارد که این باطل و کذب هست، یک نوع تعلیم ضلالی که در آن کذب نباشد، آیا چنین چیزی متصور است یا نه؟

وقتی یک امر گمراه‌کننده‌ای را آموزش می‌دهد، خلاف واقعی را می‌گوید و توجه دارد که خلاف واقع است، قید می‌خواهد یعنی با توجه به اینکه خلاف واقع است آن را بر زبان جاری می‌کند و به دیگری آموزش می‌دهد. این مضمول آیات کذب بخصوص آیات افترا علی الله می‌شود. همیشه این‌طور نیست از جمله جایی که تعلیم می‌دهد و باور دارد که حقیقت این‌گونه است این دیگر کذب و افترا نیست.

### جمع‌بندی بررسی

بنابراین آیه «وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» که به‌طور مطلق کذب و افترا را اشکال می‌کند و آیاتی از جمله آیه ۱۶ سوره نحل و چند آیه در قرآن افترا علی الله را می‌گوید. طبق این آیه و آیات دیگر کذب و افترا به‌طور مطلق حرام است و کذب و افترای علی الله به‌طور خاص و مؤکد حرام است.

دلیل اول آیات حرمت کذب و افترا به‌طور مطلق و کذب و افترا علی الله و در دین به‌طور خاص، آیاتی مثل «قَوْلَ الزُّورِ» این‌گونه است یعنی حرف باطل نزنید یا افترا بر خدا نبندید.

در جایی آیات افترا و آیات کذب علی الله به‌طور خاص تعلیم می‌گویند مشتمل بر این می‌شود که تعلیم با توجه به کذب بودن، حرام است که با بحث ضلالت عموم خصوص من وجه دارد یک بحث ضلالت داریم و یک بحث بطلان ذیل ضلالت و بطلان عموم و خصوص من وجه است بعضی چیزها باطل و غیر حق است و مطابق با واقع نیست و موجب گمراهی می‌شود. وقتی که نظریه‌ای را آموزش می‌دهد که ادله توحید را نقض می‌کند و شرک را اثبات می‌کند، هم باطل است و هم موجب ضلالت است گاهی چیزهایی باطل است و گفتن آن‌ها دروغ است اما موجب گمراهی کسی نمی‌شود مثل اینکه بگویم این مدرسه بیست بلوک دارد؛ این گمراهی در دین ندارد و منظور گمراهی در دین است نه مطلق ضلالت، این دروغ گمراه می‌کند اما نه گمراه در دین، گاهی ممکن است اضلال باشد و حرف باطل هم نزند مثل این که می‌گویند حرفهای عرفا که به اعتقاد خودشان واقع حقی دارد، ممکن است طوری به دیگران عرضه شود که نه حرف باطل زده است و نه دروغ گفته است ولی ظاهر آن با غموضی همراه است و هر



کس بشنود گمراه می شود یعنی حداقل آنهایی که آشنا نباشند گمراه می شوند. حرفهای حقی که موجب ضلالت و تحیر و بی اعتقادی دیگران می شود بین ما یوجب ضلالت دین و آنچه باطل و کذب است عموم و خصوص من وجه است بعضی از افتراها و کذبها موجب ضلالت در دین می شود اما مواردی موجب اضلال می شود ولی باطل نیست؛ مثل کلمات عرفا بعضی چیزها هم باطل و کذب و افترا است اما در اصول اعتقادی اصلی دین نیست یا در شرایطی است که شخص گمراه نمی شود. به استناد آیات کذب و افترا گفتن آنچه واقعی و حق نیست اگر همراه با آموزش باشد، حتی اگر ضرر نداشته باشد حرام است.

سؤال:؟

جواب: اگر بگوییم قول زور فقط کذب یا باطل را می گوید اگر انسان حرفی که مطابق با واقع نیست بزند و یک حرف خلاف واقع را تعلیم دهد که خودش هم توجه دارد که خلاف واقع است؛ باید توجه به این داشته باشد که به اعتقاد معتقد است نه فی الواقع، وقتی من می دانم که واقع این گونه نیست و خلاف آن را می گویم کذب می شود و لذا تعلیمی که با بیان امور غیرواقع همراه باشد ولو موجب ضلالت نشود حرام است.

### نتیجه

نتیجه ادله این است که تعلیمی که در آن بیان اموری باشد که واقعیت ندارد و او هم می داند که واقعیت ندارد چون اگر نداند جهل مرکب است و دروغ نیست؛ بنابراین با این قید می شود که تعلیم امور باطل و غیرواقعی با علم و توجه به اینکه غیرواقعی است حرام است اعم از اینکه موجب ضلالت بشود یا نشود. اصل بر این است که خلاف واقع را با اعتقاد بیان می کند، البته محور در اینجا کذب و خلاف واقع بودن است نه اضلال و در اینجا علم به اینکه خلاف واقع را نقل می کند شرط است. باید توجه داشته باشد که خلاف واقع را نقل می کند با این دو قید تعلیمی که مشتمل بر کذب باشد اشکال دارد و قید بعدی این است که حالت نقل نداشته باشد و الا اگر تعلیم دهد و بگوید که مثلاً پیازه این را گفته است یا داروین چنین نظریه ای داشته است که موجب ضلالت نمی شود ولی بر اساس آیات قرآن دروغ است، اگر واقعیت ندارد ولی نقل می کند، مانعی نیست.

پس در این آیات بحث اضلال مطرح نیست آیات کذب و افترا یک قاعده کلی است که افترا را حرام می کند، قول زور را تحریم می کند، بخصوص اگر علی الله باشد چه موجب اضلال شود چه نشود و وقتی حرام می شود که توجه داشته باشد و حالت نقل هم نداشته باشد که بگوید من نمی گویم و از دیگری نقل می کند آن وقت حرام می شود



اما اگر حالت نقل دارد یا خودش به آن باور دارد ولو واقعی نیست مثلاً نظریه داروین را می‌گوید برای اینکه این که آن را از نظر علمی قبول دارد و منافاتی با دین نمی‌بیند و موجب اضلالی نمی‌شود، حرام نیست. دلیل «اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» بنابراین که بگوییم منظور همان کذب و بیان امور غیرواقع است و سایر آیات افترا و کذب به طور مطلق یا افترا و کذب علی الله برخی از موارد تعلیم را تحریم می‌کند و آن تعلیمی است که با توجه به اینکه غیرواقعی است و بدون نسبت دادن به دیگری بیان امر غیرواقع کند، حرام است. این یک دلیل که به این شکل می‌توانیم از آن حکمی را استخراج کنیم البته گاهی در تعلیم حکم عنوان عامی است که در موارد دیگر هم مصداق دارد خیلی وقت‌ها دروغ تعلیم نیست، نقل است ولی گاهی یک دروغ بزرگ علمی است که همراه با مقدمات و مؤخرات و استنتاجات است که انتقال آن دروغ‌ها با نوعی آموزش همراه می‌شود.

### عنوان عام کذب و افترا و قول دروغ

پس عنوان کذب و افترا و قول دروغ عنوان عامی است که گاهی تعلیم است و گاهی تعلیم نیست، گاهی موجب اضلال است و گاهی موجب اضلال نیست و همه حرام است البته با توجه به این که خلاف واقع است آن را نقل می‌کند و به دیگری نسبت نمی‌دهد. این یک دسته از آیات و روایات که دلیل اول است و مفاد آن ربطی به اضلال ندارد منتهی مفادی دارد که در باب تعلیم قاعده است و باید به آن توجه داشت؛ و لذا اگر کسی بخواهد چیزی را یاد بدهد، تفسیری از قرآن ارائه دهد یا نظریه‌ای راجع به تفسیر دین ارائه دهد که می‌داند خلاف واقع است یا چیزی که خلاف واقع است را نقل کند یا تعلیم بدهد اگر توجه دارد که خلاف واقع است و به صورت نسبت و قیل و این‌ها نیست، اشکال دارد اما اگر این را نقل کند بعد هم بگوید گفته شده است یا نظریه‌ای باور داشته باشد که خلاف واقع است، تعلیم یا نقل یا نشر آن از این حیث مانعی ندارد.

### اقسام کذب

نکته‌ای که در توضیح باید اضافه شود دو حالت در کذب وجود دارد گاهی اطمینان دارد که فی الواقع این‌گونه نیست و می‌گوید این‌گونه است در این صورت کذب است، گاهی اطمینان ندارد که باز هم کذب است اگر اطمینان نداشته باشم چه اطمینان به خلاف داشته باشم یا حالت شک و تردید داشته باشم یا نسبت قطعی بدهم، کذب است. بنابراین کذب بر دو قسم است:



اطمینان به خلاف؛

نقل امر مشکوک به صورت متیقن.

وقتی می‌گوید قرآن این را گفته، خدا این را گفته باید اطمینان داشته باشد اگر اطمینان ندارد نسبت دادن حرام است؛ منتهی در جایی که یقین به خلاف دارد حرمت مؤکد است، جایی که یقین به خلاف ندارد حرام است نه به آن تأکد؛ و لذا کذب و اسناد غیرواقع و نقل خبری که مطابق واقع نیست اگر با توجه باشد حرام است، تعلیم هم اگر مشتمل بر این امر باشد حرام است منتهی درجات دارد؛ اگر نسبت به غیر خدا و دین باشد حرمت آن اضعف از جایی است که به خدا و دین نسبت می‌دهد و در مورد خدا و دین و غیر خدا هم این‌طور است جایی که حالت شک و تردید دارد حرمت آن اضعف از جایی است که اطمینان به خلاف دارد.

این دلیل ما را به بحث ضلالت ربط نداد بلکه عنوان دیگری است که با ضلالت عموم و خصوص من وجه دارد در نتیجه حرمت تعلیم امر غیرواقعی در صورتی که توجه به کذب داشته باشد و با قیودی که حالت نسبت هم ندارد البته در اموری که مربوط به دین و خدا نباشد حرمت اضعف دارد در مورد خدا و دین باشد حرمت افترا علی الله می‌شود که از اشد افتراءات و کذب‌ها است. همان‌طور که اگر اطمینان به خلاف داشته باشد عقاب آن خیلی شدیدتر است اما اگر اطمینان به خلاف نداشته باشد ضعیف‌تر است و شدیدترین وضع جایی است که چیزی را نسبت به خدا و دین بدهد در حالی که اطمینان به خلاف آن دارد. پس تعلیمی که مشتمل بر کذب و افترا باشد چه موجب اضلال شود و چه نشود با سه قید حرام است و از باب عنوان ثانوی که کذب بر تعلیم سایه افکنده است آیات افترا و کذب و قول الزور افترا و کذب است و آیات افترا و کذب هم مطلقاً و هم آن‌هایی که بخصوص کذب بر خدا همان‌علی الله تفترون دارد و با مراتب و درجاتی که عرض کردیم همه یک باب می‌شود.

## آیه ۷۹ سوره بقره

آیه ۷۹ سوره بقره «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» می‌نویسد و می‌گوید این مال خداست چون نسبت دادن یک امر غیر واقعی به خدا یا به زبان جاری می‌کند و یا می‌نویسد و کذب می‌تواند حالت کتبی هم داشته باشد.

این که مبرز کذب قول باشد یا نوشتن یا امثال این‌ها باشد فرقی ندارد. این یک دسته از آیات که «اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» - با تفسیری که عرض کردیم - در همین جمع است.



## آیه ۵ سوره لقمان

یک مجموعه آیات بود که قول الزور هم یکی از آنهاست. «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ، وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» (لقمان/۵).

### نکته اول

آیه ۵ سوره لقمان را هم بحث کردیم که لهو الحدیث از عناوین اصلی است که در آیه آمده است که اولاً دلالت این آیه بر حرمت یک نکته است و تردیدی نیست چون وعده عذاب داده شده است.

### نکته دوم

نکته بعد راجع به یشتی است، کسی که خریداری می‌کند؛ یشتی یعنی خریدار حرفهای باطل و لهو است و جمع می‌کند چون «لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» بعد از آن است قرینه می‌شود بر یشتی برای اینکه این را به دیگران منتقل کند نه اینکه پیش خود جمع کند، اگر بخواهیم زائده لفظی بگیریم «يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ» اگر صدر آیه را بگیریم حالت مجازی دارد یعنی آنها را جمع می‌کند و می‌خرد؛ اما اینجا فقط جمع کردن منظور نیست برای اینکه لیضل در آن جزء موضوع قرار گرفته یشتی لیضل، جمع کردن موضوع نیست این که کتاب ضلال یا امثال اینها را جمع کند، جمع می‌کند که اضلال کند و این هم یک نکته که اشترا و جمع‌آوری موضوعیت مستقل ندارد بلکه اشترا و جمع‌آوری است که برای انتقال به دیگران باشد.

### نکته سوم

نکته سوم «لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» است که یضل عنوان قصدی و اصطلاح اصولی است وقتی می‌گوییم کسی اضلال کرد یا هدایت کرد عناوین قصدی است یعنی در مقام اضلال بود یا در مقام هدایت بود. با توجه به نکته سوم که اضلال در اینجا عنوان قصدی است و متقوم به قصد است تا عذاب بر او مترتب شود اضلال هم فی حد نفسه ظهور در قصد دارد هم با توجه به این که عذاب بر او مترتب شده است و چیزی که بر آن عذاب مترتب شده باشد حتماً باید قصد در آن باشد بدون قصد خلاف حکمت است که عذاب کند؛ و لذا با توجه به



نکته سوم در حقیقت اصل موضوع همان اضلال است، اضلال موضوع عذاب قرار می‌گیرد و اشتراک لهُو الحدیث و جمع کردن حدیث لهُو مقدمه برای اضلال است.

## نکته چهارم

نکته چهارم نتیجه نکات قبلی است در آیه موضوع ما به اصطلاح فنی تر دارای دو جز است؛

- یکی اشتراک لهُو الحدیث است؛

- و یکی «لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ».

اولاً موضوع احکام گاهی یک مفرد امر واحدی است مثلاً بگویند اکرم زیدا اکرم العالم و گاهی موضوع حالت ترکیبی دارد می‌گویند اکرم العالم العادل موضوع دو قید و دو جزء دارد و ممکن است چهار پنج جزء داشته باشد جایی که دو جزء دارد علی‌القاعده می‌گوییم هر کدام مستقلاً دخالت در حکم دارد؛ عالم العادل فقیه می‌گوییم هم علم هم عدالت هم فقاهاست و این‌ها هر کدام جز موضوع هستند در عرض هم ترکیب که می‌شوند حکم بر این موضوع مرکب مترتب می‌شود.

پس موضوع یا مفرد است یا مرکب و مرکب هم یک وقتی همه اجزا در عرض هم دخالت در موضوع دارند مثل اکرم العادل الفقیه؛

گاهی دو جزء حالت عرضی ندارند بلکه یکی اصلی و دیگری حالت فرعی دارد؛

و اینجا از قسم آخر است که «يَشْتَرِي لَّهُوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» با لام مترتب بر این شده، «لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ» را قطعاً حکمت نمی‌گیریم، اگر حکمت بگیریم موضوع کاملاً این می‌شود و لیضل حکمت می‌شود.

اگر موضوع دو جزء داشته باشد که یکی جنبه مقدماتی برای دیگری داشته باشد، ذی‌المقدمه اصل می‌شود یعنی بیشتری لهُو الحدیث برای این است که قصد اضلال دارد. قصد اضلال با توجه به اینکه ظهور در این دارد که علت است و جز موضوع است نمی‌شود کنار گذاشت و وقتی جزء موضوع شد، جزئی در عرض این نیست بلکه مقدمه است و جزئی که مقدمه جزء دیگر باشد عرف در مقام موضوع برای آن موضوعیتی قائل نیست. این گفته شده برای اینکه می‌خواهد بگوید اضلال حرام است و اشتراک لهُو الحدیث از این باب است که در آن مسیر قرار گرفته است و لذا عنوان بیشتری لهُو الحدیث جزء موضوع در مقام مولویت نیست که عنایتی به آن باشد از باب این است که



مقدمه‌ای برای امر دیگر می‌شود. مثل اینکه کسی از نردبان بالا رود برای اینکه کسی را به پایین برت کند، مقدمه و ذی‌المقدمه که در موضوع آخذ شد مقدمه به سمت اصالت و موضوعیت نمی‌رود.

## جریان اصالة الموضوعية در عناوین و کلمات مولی

البته اصل این است که در عناوین و کلماتی که در بیان مولا می‌آید، اصالة الموضوعية جاری باشد و این یکی از قواعدی است که در مقدمه اصول باید خیلی به آن توجه کرد؛ اصالة المولوية و اصالة الموضوعية، اصل این است که ما این موضوع را بگیریم و بگوییم که خود این هم دخالتی در حکم دارد اگر بخواهیم این را از موضوعیت بیندازیم قرینه می‌خواهد منتهی اینجا می‌گوییم قرینه دارد یعنی عرفاً چنین است وقتی که جزء اصلی را چیزی قرار می‌دهد که قبلی مقدمه آن است عرفاً از باب این است که بیان واضح باشد و یکی از شیوه‌هایی که می‌خواست آن را نشان دهد این را آورده و الا خودش موضوعیت ندارد؛ بنابراین با توجه به شرایط بعید نیست مقدمه موضوع باشد که آن وقت ترکیز آیه در اضلال است و اشتراک لاهو الحدیث از باب مقدمه است نتیجه این نوع تحلیل این است اگر از طریق دیگر پیدا شد حرام است کما اینکه اگر ما را به اینجا نرساند دلیلی بر حرمت آن نداریم.

سؤال:؟

جواب: نه علت و جز موضوع است اگر حمل بر حکمت بکنیم آن وقت تمام موضوع می‌شود ولی قطعاً اصل بر این است که این جزء موضوع است و حکمت نیست، علت است و این هم اصل است. چند اصل از کلیدهای اصلی اصول و اجتهاد است که خیلی از مباحث روشنفکر امروز هم به این‌ها برمی‌گردد اولاً اگر جایی امر دایر بین حکمت و علت شد می‌گوییم علت است، ثانیاً هر عنوانی در موضوع آمد جزء موضوع است همان‌طور که یک اصل مولویت است که ارشاد به چیز دیگر عقل نیست خودش مولویت دارد ثواب و عقاب برای آن مترتب است با قرینه مقدمیت و با قرینه‌ای که این موضوع و علت است و اینکه مقدمه هر جایی بیاید مستقل حسابی باز نمی‌کنند جز در حد مقدمیت؛ و لذا دخالت عند الموضوع در حدی است که این رنگ را داشته باشد اگر این رنگ را نداشته باشد موضوع مستقل است. این حاصل کلام است و جنبه عرفی خوبی دارد و نکته چهارمی که می‌شود در آیه گفت.

نکته پنجم





نکته پنجم این که حدیث لهُو بوده و صفت به موصوف اضافه شده است یعنی در واقع بیشتری حدیث لهُو را. لهُو هم یعنی آنچه انسان را از امور مهم و حق بازمی دارد «لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (منافقون/۹) سخنی که انسان را از گرایش به حق بازمی دارد.

معنای نکته پنجم این است که اضافه صفت و موصوف است و منظور حدیث لهُو است؛ حدیث لهُو یعنی سخنی که ما را از حق بازمی دارد با توجه شأن نزول آیات و روایات هم حرف زدن‌هایی که انسان را از حق بازمی دارد را می‌گیرد و هم آراء باطلی که انسان را از حق بازمی دارد و موجب اضلال می‌شود را می‌گیرد و هم کیفیت سخن گفتنی که انسان را از حق بازمی دارد را می‌گیرد.

### نتیجه نکته پنجم

نکته پنجم حدیث مانع از حق و موجب ضلال است و اعم از این است که سخن باشد یا رأی باشد یا کیفیت باطله‌ای مثل غنا باشد، زمانی سخنانی می‌گوید، قصه و داستان می‌گوید، هزار چیز به هم می‌بافد که بنده خدا را نگذارد که این آیات را از پیغمبر بشنود این کار را با این مقصود می‌کردند در تفسیر المیزان در ذیل سوره لقمان یا نور التقلین دارد که ابوجهل و عده‌ای کارشان این بود تا پیغمبر می‌خواستند آیه‌ای بخوانند برای خود بساطی پهن می‌کردند قصه و داستان می‌گفتند از تورات و انجیل نقل می‌کردند که افراد به آنجا نروند، حرف‌هایی که مانع می‌شد از این که به سمت پیغمبر بروند یا آراء باطلی و رأیی که موجب ضلالت شود. البته با قصد ضلالت و یا کیفیت باطله داشته باشد مثل غنا. در روایات آورده‌اند که غنا هم می‌شود در روایت آمده و منه الغناء نمی‌گوید مقصود غنا است معمولاً وقتی در روایات مصداقی گفته شود ولو این تعبیر هم نباشد، می‌گوید تطبیق است اما در آنجا با صراحت می‌گوید و منه الغناء. یک نوع آن غنا است و یکی هم در شأن نزول‌های متعددی دارد که حرف‌هایی می‌زدند که مانع از حصول به حق می‌شدند.

به نظر می‌آید که لازم نیست حرف‌ها حتماً باطل باشد حرف‌های باطل یا آرائی که باطل نیست بلکه حرف‌های علمی است ولی جمع می‌کند برای اینکه طرف را گیج کند و نگذارد طرف قرآن و حدیث را یاد بگیرد لهُو در اینجا ما یلهی الانسان عن الاشتغال بالاهم یغفل الانسان بازمی دارد الزاماً در بازدارندگی از گرایش به حق عنوان باطل نیست؛ و لذا حق باشد یا باطل مهم نیست، آنچه مانع از این می‌شود که راه خدا را پیدا کند نقل آراء باطل و سخن‌های باطل را ارائه کردن یا حق‌هایی که مانع از حق اصلی می‌شود همه می‌تواند داخل در آیه باشد.



## تعلیم علوم با غرض گمراهی

بحث ما تعلیم باطل یا تعلیم علوم به شکلی که غرض مانع از هدایت افراد و موجب گمراهی اشخاص شود هم سخن و هم رأی است که آموزش می‌دهد برای اینکه اضلال کند.

اگر این‌گونه باشد یا می‌گوییم تعلیم الضلال و یا می‌گوییم التعلیم للإضلال، تعلیم ضلال یعنی حرفی که شرک را یاد می‌دهد تئوری‌ها و اندیشه‌های مضاد و معارض با دین را یاد می‌دهد برای گمراهی تعلیم ضلال می‌کند گاهی هم ممکن است یک چیز درستی را تعلیم دهد اما للإضلال است طوری سامان داده است که گمراه کند مثلاً استاد فیزیک و شیمی حرف‌های درست فیزیک و شیمی را چنان یاد می‌دهد و همراه با رنگ و لعابی می‌کند که طرف را از خدا پرت می‌کند.

در علم امروز علوم طبیعی فیزیک، شیمی، نظریات و تئوری‌ها در هیچ‌کدام حرفی نیست که خدا را نفی کند ولی طوری با اشارات و کنایات و فرهنگی همراه کرده‌اند که نتیجه گمراه‌سازی را می‌داد که الان از آن خیلی فاصله گرفته است. ملاک آیه التعلیم للإضلال است تعلیم لهو الحدیث، لهو الحدیث ممکن است حق باشد ممکن است باطل باشد ولی همین‌که یشغل الانسان عن الاله و یغفله عن الاشتغال بالاهم و عن معرفته لله و امثال این لهو می‌شود و لذا حالت نسبی هم دارد یعنی ممکن است یک چیز خیلی خوب گاهی لهو شود یا یک چیز غیر مذمومی ذاتاً لهو شود برای اینکه در موقعیت و شرایطی آمده که او را از حق باز می‌دارد ولی اگر در آن جهت نباشد و آن اثر بر آن مترتب نباشد یک امر مباحی است یا حتی مکروه هم هست؛ مکروه است ولی یک سرگرمی است که نه گمراهی را یاد می‌دهد و نه فضایی است که او را از حق و حقیقت بازدارد بلکه مدتی خود را سرگرم می‌کند.

سؤال:؟

جواب: موضوع اشتراک است منتهی اشتراک مقید است مانعی ندارد نتیجه آن بیان من با این بیان یکی می‌شود. پس در نکته پنجم می‌خواهد بگوید این‌ها را شامل می‌شود.

### نکته ششم

نکته ششم یک احتمال لهو الحدیث این است که حتماً در چیزهای باطل و برای اضلال باشد یک احتمال هم هر چیزی که موجب غفلت می‌شود ولو حرف‌های حقی باشد که انسان را از حق بالاتری باز می‌دارد که بعید نیست که



اعتبار دوم را بگیریم و بگوییم اعم است و آن وقت با شأن نزول هم جور درمی آید چون در شأن نزول قصه دارد، قصه‌های تورات و انجیل قصه و داستان‌هایی را نقل می‌کردند اولاً خیلی از آن‌ها باطل نیست و در قرآن آمده است و خیلی وقت‌ها در مقام قصه‌گویی دروغ نیست؛ انسان وقتی برای بچه شب‌ها قصه می‌گوید قصه خاله‌خرسه گفته می‌شود چون می‌دانند که بیان واقع نیست ولی دروغ نیست، اما همین‌ها در زمان پیغمبر از ناحیه مشرکین برای این کار تنظیم شده بوده که مانع از جمع شدن دور پیغمبر شود، دلیل یا حرفی که باطل و کذب نبود در عین حال مورد حرمت قرار می‌گیرد چون در یک مسیر باطلی قرار گرفته است و نقطه مهمی را الهام می‌کند.

### نتیجه نکته ششم

در نتیجه اگر کسی از بهترین و حقیقت‌ترین علم بهره اضلالی ببرد کار او کار حرامی است که این کار متداول بوده و الان هم خیلی وقت‌ها مورد ابتلا می‌شود. از همین تئوری نسبیّت یک نوعی آموزش می‌دهد و با الهامات و اشعارات و اشاراتی همراه می‌کند که طرف را بی‌اعتقاد به دین می‌کند این «يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ و لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» است در واقع لهو عنوان اولی نیست که بگوییم این کلام لهو است و این لهو نیست در غنا ممکن است بگوییم ذات این صدا لهو است اما خیلی از چیزها ممکن است جایی درست باشد و در جایگاه دیگر و با هدف و منظور دیگر کلام لهو می‌شود.

البته در مکاسب و جاهای دیگر ندیدم که به این شکل بیان کرده باشد ولی لا یبعد که این طور هم باشد. اینجا دو مطلب است؛ آیات می‌گوید تعلیمی که مشتمل بر کذب و افترا باشد خواه ضلالت ایجاد کند یا نکند، حرف‌هایی که از دید خود او غیر واقعی است نباید آموزش دهد اگر به صورت قیل نباشد و اسناد باشد حرام است، تعلیم الباطل و غیر الحق مع العلم بکونه باطلا و مع عدم اسناده الی الغیر، با این دو قید حرام است و می‌گوید تعلیم که به مقصود اضلال باشد حرام است چه محتوا یک امر باطل باشد یا امر حقی باشد ولی کلمه حق یراد به الباطل شده در مقام اضلال به کار می‌برد چه تئوری‌های شرک‌آلود را آموزش دهد که به منظور اضلال است این هم به خاطر اینکه دروغ است و می‌داند دروغ است حرام است هم به خاطر اینکه در مقام اضلال است حرام است یا حرف‌های مباحی را یاد می‌دهد که برای غفلت دیگران است. تا اینجا دو قاعده در باب تعلیم محرم در آورده‌ایم اولاً: «التعلیم المشتمل علی غیر الحق و الباطل حرام لانه کذب و الافترا» با قیود و درجاتی که دارد و ثانیاً: تعلیمی که برای اضلال باشد هم حرام است چه محتوای باطلی باشد که ذهن خیلی‌ها به همان سمت است یا محتوای حقی باشد.



سؤال:؟

جواب: عنوان‌های کلی است که شامل تعلیم هم می‌شود عناوین کلی هم عناوین ثانوی است منتهی یک چیزی اول انقلاب به ذهن ما انداختند که خیال می‌کنیم عنوان ثانوی اضطرار است عنوان ثانوی این نیست که حرام را حلال کند یا واجب را ترک کنند بلکه آن است که حالت اضطرار و سختی در آن است ولی عنوان‌های ثانوی که افعال مباح را واجب یا حرام می‌کند خیلی شایع و متداول است و امرش هم سهل است برای اینکه چیزی را که در آن آزاد بوده است واجب یا حرام می‌کند این نوع عنوان ثانوی است که پایه فقهی زندگی ما بر این است. و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار